شهرآرا
۲شنبه
۲۳ مهر ۱۴۰۳
۱۰ ربیع الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۳۲
SHAHRARANEWS.IR

علی باقریان

۱۶ و زو مایهٔ گوهر آمد چهار
برآورده بی رنج و بی روزگار[۱۱]
۱۷ یکی آتش بَرشُده[۱۲] تابناک
میانْ باد و آبْ از برِ تیره خاک[۱۳]
۱۸ نُخستین که آتش زجنبش دمید[۱۴]
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
۱۹ و زآن پس از آرامْ سردی نُمود
ز سردیْ همان باز تَری فزود
۲۰ چو این چار گوهر به جای آمدند
ز بهرِ سِپنجی سرای[۱۵] آمدند[۱۶]
...

۱- چون خدا خواست، بی آنکه رنجی ببرد یا زمانی بگذراند، چهار عنصر پیدا شدند که مایهٔ همه چیزند. ۲- بَرشُده: سرکشیده، برافروخته. ۳- نخستین عنصرْ آتش برافروختهٔ روشن بود که بالاتر از همه قرار گرفت، سپس باد بود، سپس تر آب که بر روی خاک تیره ـ آخرین عنصر ـ نشست. ۴- دمید: پدید آمد. ۵- سِپنجی سرای: جهان ناپایدار. ۶- آن گاه که کار این چهار عنصر به انجام رسید و سوی این جهان ناپایدار روانه شدند،...

برای شنیدن این ابیات، کد روبه رو را اسکن کنید:

گفت‌وگو با امیرحسین روح نیا، مقام دوم بخش «رمان» در چهارمین دوره جشنواره «داستان حماسی»

باید عاشق وطنت باشی تا بتوانی از آن بنویسی

محبوبه عظیم زاده

گفت‌وگو

امیرحسین روح نیا (زاده ۱۳۶۱) از سال ۱۳۷۹ تئاتر کار می‌کند و دقیقا از همین سال شروع می‌کند به نوشتن نمایشنامه و فیلم نامه. مدتی در قامت نویسنده و کارگردان با صداوسیما همکاری می‌کند و از سال ۹۱-۹۲ به صورت جدی وارد حوزه داستان نویسی می‌شود. رمانی دارد به نام «ای من» که در نمایشگاه کتاب امسال رونمایی شد و همچنین یکی-دو اثر در انتظار چاپ شدن. او، که اهل نیشابور است، تلاش کرده تا در آثارش ادای دینی به سرزمینش داشته باشد، چنان که ـ به گفته خودش ـ مضمون «ای من» وام دار یکی از سخنان عطار است.

«بازمانده» عنوان رمانی است که روح نیا به چهارمین جشنواره «داستان حماسی» ارسال کرد و موفق شد رتبه دوم بخش مرتبط را از آن خود کند. رمانی که به تاریخ نیشابور می پردازد و ـ به صورت مشخص ـ سال های خیلی دور این شهر که مورد هجوم اعراب قرار می‌گیرد، اتفاقاتی که در آن بجوحه رخ می دهد، و در ادامه مقاومت مردم نیشابور و مصالحه‌ای که بعد از آن انجام می شود. روح نیا می‌گوید که طرح رمان «بازمانده» را دو سال پیش ریخته و به نیت همین جشنواره «داستان حماسی» شروع کرده به کارکردن. با او دقایقی پیرامون تجربه‌ای که داشته گفت‌وگو کرده‌ایم که شرح آن در ادامه آمده است.

حماسه، هویت ماست

امیرحسین روح نیا، در آغاز صحبت هایش، درباره اثر حماسی اش و عشقی که پشت آن نهفته است به ما می‌گوید: «در حماسه، قهرمان و پهلوانی داریم که از منافع شخصی خود می‌گذرد تا منافع جمعی محقق شود، مثل خود رستم که مدام از خود گذشت تا ایران را حفظ کند و ـ در حالت کلی تر ـ فردوسی بزرگ که از خودش گذشت تا زبان ما، که خاستگاه اندیشه و فرهنگ ایرانی است، حفظ شود. این‌گونه باید به داستان حماسی نگاه کرد. برای نوشتن داستان حماسی و داستانی که مربوط به هویت و وطن آدم می شود، باید بگویم، تا سوژه را دوست نداشته باشی و عاشق چیزی که می نویسی نباشی، شکل نمی‌گیرد. من عاشق شهرم هستم، در وهله اول، و عاشق وطنم هستم، در وهله دوم. چون دوستش داشتم، داستان این جوری ازکار درآمده است. این ورطه ای نیست که در آن بشود ادا درآورد. واقعا باید دوستش داشت.»

البته شرکت در جشنواره «داستان حماسی» برای او حسابی اهمیت داشته. خودش این‌گونه عنوان می‌کند: «واقعا این جشنواره برای من اهمیت داشت، چون در خراسان اتفاق می افتاد و حوزه هنری مشهد پیگیرش بود؛ و همچنین، به خاطر خاستگاه حماسه و شاهنامه که در همین سرزمین و همین توس قرار دارد، خیلی دلم می خواست در آن شرکت کنم. یکی-دو مرتبه قبلا تلاش کرده بودم، اما به نتیجه نرسیده بودم، تا اینکه این مرتبه، اول کار، سر این رمان با خودم به توافق رسیدم و بعد برای جشنواره اقدام کردم. این اثر، درواقع، کامل شده طرح سال گذشته بود.»

کارها دارد آماده چاپ می‌شود

آن گونه که خود شرکت کنندگان می گویند، حوزه هنری با صاحبان طرح های پذیرفته شده قرارداد چاپ کتاب بسته است. روح نیا درباره جزئیات چاپ این آثار می‌گوید: «درباره مسئله چاپ و انتشار کتاب ها، باید بگویم خیلی اتفاق خوبی افتاد و من آرزو می‌کنم این جشنواره ادامه داشته باشد، چون حماسه رسما بخشی از هویت این سرزمین است. سال گذشته، جشنواره اعلام کرد، اگر کار آماده ای ندارید، طرح برای ما بفرستید تا طرح هایی را که انتخاب می شوند، زیرنظر استادان و با قلم خود نویسنده، به رمان تبدیل کنیم و چاپ کنیم. ابتدا، فکر می‌کردم این قضیه درحد حرف است، اما از آنجایی که دوست داشتم کار کنم طرحم را برایشان فرستادم. سال گذشته، همه ۳۶-۳۵ طرحی که پذیرفته شد را خبر کردند، به مشهد آمدیم و با تک تکمان قرارداد امضا کردند. جوری که من متوجه شدم، پیگیرند و کارها دارد یکی یکی آماده می شود تا برود برای چاپ.»

این یک جشنواره معتبر کشوری است

بعد از چهار سال و چهار تجربه، این جشنواره را چگونه می توان ارزیابی کرد؟ برگزیده چهارمین دوره آن در پاسخ به این سؤال می‌گوید باید حمایت ها و توجهات بیشتری را نثار آن کرد: «من درگیر اتفاقات داخل دبیرخانه نیستم و اطلاعی از آن ندارم؛ حرفی هم اگر می زنم، از بیرون می زنم و صرفا به عنوان یک شاهد. باید یک حمایت مستقیم از جشنواره صورت بگیرد، توسط خود نهاد حوزه هنری و دفتر داستان در تهران. واقعیت این است که برگزاری جشنواره بسیار هزینه می طلبد و پشتوانه می خواهد. اگر هزینه شود، قطعا جشنواره خیلی خوبی برگزار می شود؛ اگرنه، نواقصی پیش می آید که دیگر از دست دوستان ما در حوزه هنری مشهد خارج می شود. درمجموع اما، باتوجه به اینکه من از دوره اول که مرحوم سعید تشکری پایه‌گذار این برنامه بود و خودش به شهرستان ها می رفت و صحبت می‌کرد و جشنواره را معرفی می‌کرد این محفل را پیگیری می‌کنم. اگر بخواهم آن را نسبت به سال های آغازین بسنجم، جشنواره به یک جشنواره معتبر در سطح کشور تبدیل شده است. مهرداد صدقی که در این جشنواره مقام سوم رمان را کسب کرد؛ نویسنده سرشناسی است و باقی دوستانی که جزو ۱۰ نفر نامزد دریافت جایزه رمان بودند هم، همه، آدم های سرشناسی بودند. آدم های کمی شرکت نکردند در این جشنواره. این نشان می دهد که حتما چیزی در این جشنواره دیده اند و برایش وقت و انرژی گذاشته اند.»

داستان است که مخاطب را جذب می‌کند

اما چه دورنما و دستاوردی را برای این جشنواره می توانیم درنظر بگیریم؟ او معتقد است: «ما در سرزمینمان تاریخ بلندی از پهلوانی و قهرمانی و اسطوره ها داریم، از زمان پادشاهان کیانی تا زمان مشروطه و جنگ و انقلاب. تمام لحظات تاریخ ما پر است از حماسه ها و سلحشوری ها. این توی خون ماست و بخشی از هویتمان؛ و دقیقا به همین دلیل جشنواره‌ای که دارد به صورت مستقل به این قضیه می پردازد ازنظر من بسیار اهمیت دارد، چون به‌گونه ای دارد پایه های هویتی مردم این سرزمین را استوارتر می‌کند. اگر جشنواره با همین روال پیش برود و با همین پیگیری هایی که مسئولان آن دارند انجام می دهند، ۱۰ سال دیگر حداقل پنجاه تا رمان داریم که به عرصه های مختلف تاریخی این سرزمین می پردازند، رمان هایی که حماسه ها را لحظه به لحظه بیرون کشیده و از همه مهم تر دراماتیک شده اند. ماگزارش، جستار، زندگی نامه و .... داریم، اما چیزی که مخاطب را جذب می‌کند داستان است؛ و این دارد اینجا اتفاق می افتد. این دراماتیک کردن لحظات حماسی سرزمین می تواند در دل مخاطب اثر بگذارد. شما تصور کنید؛ پنجاه تا رمان اساسی حماسی که ممکن است به صورت فیلم و سریال و نمایش هم دربیایند و مردم با آن ها آشنا شوند و مدام این روح حماسی جامعه بازخورد بگیرد؛ این طوری قطعا خیلی پایگاه استوارتری در حوزه حماسه خواهیم داشت.»

نبرد رستم و دیو سفید به سبک نقاشی قهوه خانه، تصویرگر: فولر آقاسی (۱۳۳۴ شمسی)

تخریب جشنواره‌ها تخریب فرهنگ است

روح نیا در بخش پایانی صحبت هایش از اثرگذاری جشنواره ها به صورت کلی صحبت می‌کند. او بر این باور است که چنین محافلی باید مشابه یک برند به مخاطب معرفی شوند تا اثرگذاری مطلوبی داشته باشند: «جشنواره ها زمانی می توانند به درستی بر مخاطب اثر بگذارند که در وهله اول به درستی به مخاطب معرفی شوند، درست مثل یک برند. جز این، باید بگویم، حداقل برای خود من، جشنواره مثل یک موتورمحرکه است که کلی ایده در اختیار نویسنده می‌گذارد. اگر معرفی درستی از جشنواره ها در سطح جامعه اتفاق بیفتد می تواند در خوانده شدن آثار هم مؤثر باشد.

یک بخش از این خوب معرفی شدن به عملکرد خود جشنواره بازمی‌گردد، اما ـ علاوه بر این ـ خبرگزاری های مختلف هم می توانند تأثیرگذار باشند. واقعا نمی دانم چرا گاهی حب وبغض هایی دیده می شود و این اتفاق در سطح فرهنگ و هنر مملکت می افتد؛ مثلا، تا می بینند جایی خوب کار می‌کند، به جای اینکه حمایتش کنند، تخریبش می‌کنند، در صورتی که این تخریبْ تخریبِ آن جشنواره یا دبیر یا سازمانی که حمایتش می‌کند نیست، بلکه تخریب پایه ایِ فرهنگ جامعه است؛ و این یک فاجعه است.»

بخشی از رمان

در پس باروی شمالی نیشابور، در انتهای دالانی بلند، فریبرز بر پیشانی مهرآفرید بوسه زد و او را تنگ در آغوش فشرد و در گوشش چنین گفت: «یزدان نگه دار تو باد! بیش از این نمان! راه سخت است و سپیده نزدیک. در پناه شب آسوده تر از ایشان خواهی گریخت. چون خورشید برآید، کمان دارانشان از هیچ جانداری نخواهند گذشت.»

مهرآفرید، که گریه راه نفسش را بند آورده بود، بریده گفت: «بی تو کجا روم در این تیره شب؟! مگر نه اینکه پیمان بستیم در همه روز خوشی و ناخوشی جدا نشویم؟!»

سودابه پیش رفت و دست در کمر مهرآفرید انداخت و او را سوی خود کشید. فریبرز گفت: «این دگرروزی است ورای خوشی و ناخوشی.»

سودابه اشک از گونه مهرآفرید برداشت و فریبرز را گفت: «بیا برویم. مَردم می دانند چه کنند. هرکسی بخواهد می آید، هرکس نخواهد می ماند.»

مهرداد گفت: «چه می‌گویی زن؟! اگر اعراب دروازه ها را نشکسته اند یا از باروی شهر بالا نیامده اند، از وجود اوست.»

مهرآفرید گفت: «این چه شهری است که از هر روی در آن می نگرم جز خون و آتش نمی بینم؟! من این فرزند را کجا بزایم، جز نیشابور؟!»

در این هنگام، کسی، در حالی که فریبرز را به صدای بلند می خواند، پیش دوید. چون به ایشان رسید، همه دیدند سربازی است که رنگی به رخ ندارد، و بس که دویده نفسش بریده. سرباز کم سن بود و بی جان و سبک، وتازه نرمه مویی از رویش سرزده بود، و، چون توان نبرد نداشت، او را به پیام رسانی گمارده بودند. سرباز گفت: «دارند به تیرهای آتشین دروازه قهستان را می کوبند. مردم آتش را فرونشاندند، اما توانی در کس نمانده است.» فریبرز برافروخت و سوی او دوید و شانه هایش را در پنجه فشرد و گفت: «گشتاسب چه می‌کند؟»

سرباز گفت: «دروازه رِی و باروهای خُوربَران را پاس می‌دارد.»

فریبرز سر جوان را بالا گرفت و در چشم او نگریست و گفت: «ایزد تو را از گزند دشمن ایمن بدارد! اسب من برگیر و نزد گشتاسب رو و او را به دروازه نیم روز ببر تا من نیز برسم.»

سرباز، بی هیچ حرفی، به راه افتاد و باته مانده توانش دوید. فریبرز بازگشت و مهرآفرید را گفت: «چگونه اندیشه در نبرد بربندم چون از تو و فردای فرزندمان آسوده نیستم؟!»

سپس، رو به مهرداد و سودابه گفت: «بروید و آن کسان را که در دامنه بینالود چشم در راه شما دارند با خویش به آژندگاه ببرید و آنجا پناه گیرید تا من به شما بپیوندم.»

مهرداد گفت: «و، اگر نیامدی، چه کنیم؟!»

با حرف مهرداد، گریه و فغان مهرآفرید در دالان پیچید. فریبرز گفت: «اگر کار به افشاندن اشک راست می آمد، چه جای اندوه؟! خاموش! خاموش! این اشک ها توان از سربازان می برد.» سپس، رو به مهرداد گفت: «می آیم، پدر! اما، اگر آمدنم دیر و دور شد، شما به سوی اَپاختَر روید و، چون به فراودان رسیدید، از آن نیز بگذرید. خواهم آمد و شما را خواهم یافت.»

فریبرز این ها بگفت و دیگر نایستاد که سخنی یا گله ای از مهرآفرید بشنود. می دانست پدر و مادرش او را چون آبگینه ای نازکْ مراقب خواهند بود و از هیچ مهری فرونخواهند گذاشت. و، چون از دالان بیرون جهید، بوی سوختگی در مشامش پیچید و سیاهی دود را بر سر نیشابور بدید. بی درنگ، روی به دروازه قهستان نهاد و از کوچه ها و پس کوچه ها، به کوتاه ترین راهی که می شناخت، به آن سمت دوید و با خود اندیشید که در روزگار کودکی، سرخوش از پی بازی، یکان یکان این کوچه ها را پیموده است و اکنون، برای نگه داری شان از گزند دشمن، باید خاک یکی را پس از دیگری زیر پای بکوبد.

خانه ها خاموش بودند و درها و دریچه ها همه بسته و فروکوفته. در تمام مسیر که به سوی نیم روز می دوید، جز دو سگ ولگرد و چند گربه چیزی یا کسی ندید و از خود پرسید: «چگونه شهری که تا پیش از این پر از زندگی بود اکنون در سکوت و بی‌کسی فرومانده؟!» و باز با خود اندیشید: «دیر نباشد که این گذر ها و خانه ها بار دیگر زندگی و جوشش خویش بازیابند. می دانم که به یاری یزدان بر اعراب چیره خواهیم شد و ایشان را از نیشابور پس خواهیم راند؛ و آن روز دیر نباشد.»

نقاط ضعف و قوت جشنواره «داستان حماسی» از زبان مهرداد صدقی، رتبه سوم چهارمین دوره جایزه در بخش «رمان»

حالا باید ببینیم مخاطب چه می گوید

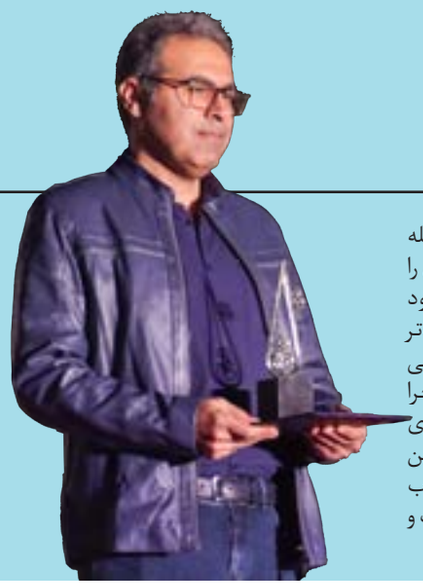

محبی | **مهرداد صدقی، که کتاب خوان ها او را با آثاری نظیر «آب نبات هل دار» به خاطر می‌آورند، موفق شد در چهارمین دوره جشنواره «داستان حماسی» با رمان تازه‌اش، «لعبتکان»، مقام سوم را کسب کند. او در گفت‌وگویی کوتاه با ما از نقاط قوت و ضعف این جشنواره سخن گفته است.**

گفت‌وگو

امیدوارم این جشنواره به زودی به سطح بین المللی برسد

می دانم خیلی برای برگزاری این جشنواره زحمت کشیده شده؛ شرایط خاصی بود، اما با این حال برگزارش کردند. نکته دیگر پایداری آن است و اینکه به دوره چهارم رسیده. به قول خود داورها، آدم می آید رصد می‌کند تعداد و توجه شرکت‌کننده ها را؛ اینکه یک رشد کیفی و کمی داشته باشد نقطه قوتی است. علاوه بر این، اینکه این جشنواره داستان حماسی را در مشهد نهادینه کرده و مشهد شده است مرکز داستان حماسی، خود، نکته مثبت دیگری است. امیدوارم این جشنواره به زودی به سطح بین المللی برسد و افراد دیگر در کشورهای دیگر که با همین رویکرد می نویسند و کارهایشان ترجمه می شود بتوانند در این جشنواره شرکت کنند. حتما هستند کسانی که در تاجیکستان و ازبکستان یا کشورهای دیگر درباره «شاهنامه» فردوسی می نویسند.

کتاب ها باید هرچه زودتر به دست مخاطب برسد

اما درباره شرایط اجرایی برنامه چیزی وجود دارد که باید به آن اشاره کنم؛ به نظر من، در برنامه اختتامیه، نباید افرادی را که مقام نمی آورند دعوت کنند، آن هم از راه دور و شهرهای دیگر؛ می توانند، در زمان اعلام، بگویند که شما حائز رتبه نشده اید، اما می توانیم درخدمت شما باشیم. این سازوکار به اعتقاد من بهتر است تا به عده ای بگوییم از راه دور و با خانواده بیایند، اما دست خالی بازگردند. مسئله دیگر این است که نویسنده و جشنواره کارشان را کرده اند، اما این فرایند هنوز ابتر است، چون خود مخاطب هنوز ورود نکرده؛ یعنی کتاب ها باید زودتر چاپ شوند و به بازار بیایند تا بتوانند فروش بالایی داشته باشند، اثرگذار باشند و قسمت نهایی ماجرا اتفاق بیفتد. مجدد می گویم که می دانم برگزاری جشنواره و توالی آن سختی های زیادی دارد؛ این کار یک «خسته نباشید» بزرگ می طلبد. و چقدر خوب بود که اختتامیه جشنواره در کنار فردوسی بزرگ و اخوان بزرگ و شجریان بزرگ برگزار شد.